

فصلنامه داخلی هیات محبان اهل بیت (ع)

سه‌شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۹۸

۱۵ رجب ۱۴۴۱ • ۱۰ مارس ۲۰۲۰

شماره سوم • دوره جدید

۸ صفحه • رایگان

ملاصالح‌های گراش

مجتبی بنی‌اسدی

سردبیر

مقدمه‌ی اول

آن‌چه باعث شده، وقتی روی خاک شلمچه قدم می‌گذاری، ناخودآگاه ندایی بشنوی که «فَإِخْلَعْ نَعْلَيْكَ، إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»، صاحب آن مکان است.

مقدمه‌ی دوم

ظاهراً دو گروه، از طرفداران اصلی راهیان نور هستند. اول خود رزمندگان. دوم جوانان به خصوص زوج‌های جوان.

مقدمه‌ی سوم

یکی از ارکان اصلی مناطق جنگی، علاوه بر شهید، رزمندگانی هستند که در کنار همین شهید، جنگیدند، توسل کردند و قدم مبارک ائمه «علیهم‌السلام» را به آن مناطق باز کردند. حالا مناطق صاحب دارند.

مقدمه‌ی چهارم

آخرین سکانس از فیلم «۲۳ نفر»، دیدار با ملاصالح، یک از رزمندگان و اسرای دفاع مقدس، سال‌ها پس از جنگ بود. سکانسی که لبخند پایانی ملاصالح، اشک را مهمان گونه‌های مخاطب می‌کرد.

مقدمه‌ی پنجم

یکی از لحظاتی که جوانان، برای راهیان نور می‌پسندند، لحظات «خول حالنا»ی تحویل سال، در یادمان فکه است.

مقدمه‌ی ششم

ما رزمندگان و اسرای گمنام در شهر داریم. رزمندگانی که حتی بعضاً رزمندگان دیگر شهر هم آن‌ها را نمی‌شناسند. چه برسد به نسل جوان عاشق دفاع مقدس.

نتیجه و شاید پیشنهاد

به کاروان‌های فعال راهیان نور که هر سال کاروانی را لحظات تحویل سال، راهی خوزستان می‌کنند، پیشنهاد می‌شود هر سال، علاوه بر کاروان اصلی، کاروانی را نیز به منزل رزمندگان کمتر شناخته شده‌ی شهر اعزام کنند. تا سال را در کنار آن‌ها تحویل کنند. حداقل هر سال اگر پنج کاروان اعزام شود، طی پنج سال، بیست‌وپنج هم‌رزم شهید را زیارت کرده‌ایم. کاروانی بدون هزینه، اما پر از دست‌آورد. کمترین دست‌آورد، لبخند روی لب‌های ملاصالح‌های شهر است.

پسانتیجه

قبل از کاروان اعزامی به منزل رزمنده‌ها، از حضور آن‌ها در منزل یا شهر مطمئن شوید. آخر آن‌ها بیشتر از ما جوانان دلشان برای مناطق تنگ می‌شود. البته نگران نباشید، مناطق جنگی نباشند، حتما گلزار شهید یا کلات، می‌توان پدیدایشان کرد.

۴

راوی کشوری

علی موغلی از رزمندگان گراشی دوران دفاع مقدس و از راویان راهیان نور است که در گفتگو با ما از حس و حال روایت‌گری در یادمان‌ها و مناطق عملیاتی دوران دفاع مقدس گفته است.

۲

حس و حال سیدجواد

حاج عباس قاسمی از اولین سفر راهیان نور در سال ۷۶ و از حس و حال سیدجواد سخن گفته است و یک عکس از آن سفر برای مخاطبان به اشتراک گذاشته است.



دل تنگ راهیان نور

این روزها که ویروسی کرونا مسافرت‌ها، راهیان نور و هر اجتماعی را تعطیل کرده است، پیش از هر زمان دیگری دل تنگ سرزمین‌های نور و شهیدان شده‌ایم.

۸

کاروان راهیان نور هیات

حجت‌الاسلام عالیپور از چگونگی شکل‌گیری کاروان راهیان نور هیات محبین اهل بیت (ع) و حضور نوجوانان گراشی در مناطق عملیاتی جنگ گفته است.

با همکاری

ابوطالب سپهر، مصطفی محسن‌زاده، محمدامین نورانی، محمد دانشور، سجاد فیروزی، فاطمه فتاحی، زهرا رایگان، علی رایگان، سارا فرجی، زهرا غلامی و محمدجواد سیاح

رودرو

حس و حال سید جواد از زبان حاج عباس در اولین راهیان نور

مجتبی بنی‌اسدی

حاج عباس قاسمی، از اولین مسافران راهیان نور گراش: «ما از اولین کاروان‌های راهیان نور گراش بودیم. با یک مینی‌بوس، به دنبال کاروان اصلی شیراز به سمت منطقه راه افتادیم. نوجوان بودم. البته رزمندگانی مثل سید جواد مجلسی و سیدمصطفی معصومی هم با ما بودند. حاج‌علی موغلی روایت‌گر کاروان ما بود. خاطرات و عکس‌های زیادی از این سفر دارم. چندباری که رفتم، هیچ‌کدام حس بار اول را نداشت. مهم‌ترینش این بود که خیلی از جنگ نگذشته بود. یکی از بهترین خاطراتی که دارم مربوط به سید جواد است. سال تحویل

شده بود. هر کسی توی حال خودش بود. مخصوصاً سید جواد که با این مناطق خاطره‌ها داشت. شب، را در طلائی‌ه توی سه تا چادر ماندیم. نمی‌خواستیم بمانیم اما وقتی فهمیدند گراشی هستیم، دو نفر که بومی آنجا بودند و دلاوری گراشی‌ها را در جنگ دیده بودند، اصرار کردند که کنار آن‌ها بمانیم. آن دو نفر خیلی خوش‌خنده بودند. سید جواد هم حس و حال عجیبی داشت. توی خودش بود و آرام‌اشک می‌ریخت. این دو نفر هم بعد از هر خوش‌وبش می‌زدند زیر خنده. تا اینکه سید جواد از کوره در رفت: «بیا بیا بریم از اینجا. اینا زدن بالا.

مست کردن. بیا بیا بریم.» آن دو نفر تعجب کردند. هیکل تنومندی هم داشتند. سید جواد را در آغوش گرفتند. یک نفرشان آرام به سید جواد گفت: «ببین داداش، اینجا سال به سال کسی نمی‌آید. وقتی هم میان گریه می‌کنن. سال تحویل گفتیم دور هم بخندیم.» خلاصه این دو نفر شروع کردن به روضه خواندن و سینه زدن. چقدر توی یک شب هیات محبان روضه می‌خوانیم و سینه می‌زنیم، آن شب چند برابر سینه زدیم و اشک ریختیم. هیچ موقع آن شب را فراموش نمی‌کنم. بعد از این قضیه سید جواد با آن دو نفر رفیق شد.»



این تصویر، اولین کاروان گراش در مناطق جنگی را نشان می‌دهد که همه آن‌ها از اعضای مجمع‌القرآن بودند. عکس احتمالاً سوم فروردین ۱۳۷۶ در اهواز و در کنار پل معروف این شهر ثبت شده است.

ایستاده ردیف عقب، از راست:

غیر گراشی - قدرت‌اله فانی - جواد عالی‌پور - مهران رادمرد - سید جواد مجلسی - هانی محسن‌زاده - شیخ جواد مهبیایی - مهدی عالمی - مصطفی کارگر - عباس قاسمی - سیدمصطفی معصومی

ایستاده ردیف وسط، از راست:

احسان جوکار - احمد خدمتی - عباس پورغفور - حسن غلامی

نشسته از راست:

احمد قنبری - عبدالعزیز بهمنی - حسین درویشی - حمید عظیمی

یادداشت

ضرورت انتقال فرهنگ شهید و شهادت به نسل آینده

محمد شیروان

زنده نگه داشتن یاد شهید، کمتر از خود شهادت نیست. جامعه اسلامی، ارگانیسمی است، پویا و زنده که برای بقای آن باید نیازهای ضروری آن را برطرف نمود. این که در راستای بقای جامعه اسلامی ما چه وظیفه‌ای داریم قابل تأمل است. ما روزهایی را پشت سر گذاشتیم که برای زنده ماندن و ادامه بقای این جامعه خون‌ها و جان‌های زیادی را فدا کردیم؛ حال وظیفه ما در این برهه تاریخی چیست؟ آیا

وظیفه ما این است که از کاشته‌های گذشتگان برداشت کنیم؟ یا خیر، وظیفه ما کاشتن است، برای آیندگان؟! نسل جدید شاید گذشته را تجربه نکرده باشد، ولی در عین حال باید این را بداند که وظیفه‌ای که بر دوش اوست سنگین‌تر و دشوارتر است از نسل گذشته. یکی از شاه‌کلیدهایی که نسل گذشته برای گشودن قفل‌های اجتماعی، از آن استفاده می‌جستند؛ استفاده از شاه‌کلید فرهنگ

شهید و شهادت بود. درباره‌ی این شاه‌کلید بیشتر باید صحبت کرد، نیاز حال جامعه‌ی ما در این برهه، با تمام کنش و واکنش‌های بین‌المللی، دیگر فداکردن جان در اولویت قرار ندارد، بلکه وسیله فعالیت در این صحنه فکر، آبرو، ایمان، عقیده و... است که باید از آن برای رسیدن به اهداف استفاده کرد؛ این است که می‌گوییم زنده نگه‌داشتن یاد شهید کمتر از خود شهادت نیست.



کدام منطق؟

ابوطالب سپهر

اگر نیم نگاهی به فعالیت‌ها و جریان‌های فعال سیاسی و اجتماعی بعضی از کشورها داشته باشیم و اندکی با عقل سلیم به بیانات رهبری به صورت منطقی نگاه کنیم، می‌توانیم بفهمیم چه نفراتی بعضی مواقع در زمین دشمن بازی می‌کنند یا بعضی مواقع گل به خودی می‌زنند. یا به عبارتی صراط مستقیم سیاست را کج می‌روند. منطق ایستادگی و مقاومت همان منطقی است که صنایع دفاعی ایران را به حدی پیشرفت می‌دهد که هیمنه نظامی امریکا را در حمله به پایگاه عین‌الاسد در هم می‌کوبد. احمدی‌روشن‌ها را رشد می‌دهد و غنی‌سازی اورانیوم را به یک ماکزیمم می‌رساند. تولید محصولات پتروشیمی را به حد اعلا می‌برد. بهداشت و درمان را بومی‌سازی می‌کند و در یک چشم‌انداز ایران را در یک نقطه بازدارندگی در تمام ابعاد قرار می‌دهد و تمام تهدیدات را به فرصت تبدیل می‌کند. موضع مقتدرانه و دیپلماسی مقاومت همان چیزی است که پای خیلی از رؤسا و مسئولین خارجی را برای میانجی‌گری به کشور باز می‌کند و ارائه مناسب آن زمینه‌ساز گشایش‌های سیاسی و اقتصادی عزتمند می‌شود و در مقابل منطق سازش و دیپلماسی لبخند همان چیزی است که اشعث‌ها و اشعری‌ها با نام حکمیت در صفین به امام علی (ع) تحمیل کردند. سعودی‌ها به خاطرش گاو شیرده لقب داده می‌شوند و سالانه بیش از نیمی از بودجه کشورشان را به خاطر آن از دست می‌دهند. امثال مصدق‌ها به خاطرش با کودتا مواجه می‌شوند و بعد از تبعید به ایرانشهر سه بار خودکشی نافرجام برایش رقم می‌زنند. امثال محمد مرسی پس از سازش با نتانیاهو نسخه اعدام برایش تجویز میکنند. امثال حسنی مبارک پس از پوشیدن لباس آمریکایی بی‌لباس می‌ماند. عرفات توسط اسرائیلی‌ها ترور بیولوژیک می‌شود و نفراتی مثل قذافی پس از توافق هسته‌ای با آمریکا در اقیانوس بیکران نابودی غرق می‌شود. به گفته مقام معظم رهبری گرچه منطق مقاومت هزینه دارد اما هزینه سازش به مراتب بیشتر از منطق مقاومت است و در یک قالب کلی «ما می‌توانیم» منطق مقاومت و «ما نمی‌توانیم» منطق سازش است. البته باید بدانیم روی پای خود ایستادن به معنای قطع رابطه با دنیا نیست و معنای ارتباط با دنیا هم نوکری آمریکا نیست. به نظر شما اگر به استعدادها و ظرفیت‌های داخلی اعتقاد نداشته باشیم عبارت معروف «من بلد نیستم!» به معنای ما نمیتوانیم نیست؟

مصاحبه با خادم الشهداء

مهدی پورشمسی

مصطفی محسن زاده

- لطفا خودتان را معرفی کنید؟

به نام خدا. مهدی پورشمسی هستم.

- چگونه با این قضایا آشنا شدید؟

تبلیغات فضای مجازی و سایت کوله بار. به پیشنهاد محمدسعید دهنوی مسئول اردویی ناحیه، شدم مسئول کمیته خادم‌الشهدا.

- چند بار به عنوان خادم‌الشهدا وارد این مناطق شدید؟

دوبار هر دو بار هم فکه.

- خاطره‌ای از این دوبار به یاد دارید؟

خاطره‌ای که می‌خواهم بگویم از عارف باباحمدی است. ما می‌رفتیم داخل اتوبوس بی سیم صدا آمد که کدام خادم دارد روایت‌گری می‌کند؟ (البته با لحنی تند) صدا که بیشتر شد فهمیدم صدای عارف است. دیدم عارف در وسط یادمان، یک کاروان تحویل گرفته و دارد روایت‌گری می‌کند. در حالیکه روایت‌گری خادمین ممنوع بود. جالبش اینجاست عارف چیزهایی سر هم می‌کرد و مردم هم گریه می‌کردند.

- از گرایش چند نفر هستید؟

از گرایش چهار نفر هستیم من، علی افشار، محمد فولادی و عارف باباحمدی.

- اگر کسانی داوطلب حضور در مناطق باشند به عنوان خادم‌الشهدا چه راهکارهایی را

شما پیشنهاد می‌کنید و چه شرایطی دارد؟

کلا شرایط خاصی ندارد از مهندس و دکتر حضور دارند تا پسرهای ۹ تا ۱۰ ساله. به این گونه که در سایت (www.khademin.koolebar.com) در مدت زمان خاص ثبت نام می‌کنیم. سپس تشکیل پرونده در کمیته و در آخر هم تاییدیه نهایی انجام می‌شود.

- بیشتر در چه ایامی حضور پیدا می‌کنید؟

در ایام عید

- مناطق که می‌روید به دلخواه خودتان است؟

بله. اول می‌رویم اهواز. بعد از آنجا می‌رویم اردوگاه بیت المقدس قسمت پذیرش. اسم و کارت و تشخیص هویت انجام می‌شود. سپس نامه‌ای می‌دهند برای آمادگی که لباس و کفش را تحویل بگیریم. آماده که شدیم قسمت انتخاب یادمان است و آنجا دوستان به دلخواه خودشان به شرطی که مناطق پر نشده باشد انتخاب می‌کنند.

- بیشتر مسافران مناطق چه طیفی هستند؟

کلاً چند گروه خیلی هستند. مثلاً یک گروه کلا رزمندگان هستند، یک گروه زوج‌های جوان. نکته جالب این است که خانواده شهدای تیپ فاطمیون و لبنان زیاد می‌آیند.

- به عنوان سؤال آخر، این خادمی بر زندگی شما تأثیری داشته است؟

خوب تأثیر زیادی داشته است. کلاً وارد فضای شهدا شدن تأثیرات زیادی دارد. حتی خود آن فضا هم بر روی ما اثر می‌گذارد.

گفتگو با علی موغلی؛

راوی کشوری، از روایت‌گری می‌گویید...

محمد امین نورانی

خصوصیات یک راوی خوب چیست؟

یک راوی خوب بایست ابتدا تسلط و اشراف کافی روی مناطق جغرافیای داشته باشد. تاریخ دفاع مقدس را بداند و در مورد عملیات‌ها اطلاعات کافی داشته باشد. یگان‌های عمل کننده در عملیات، تعداد تلفات دشمن از زمینی و هوایی و توپخانه و اسرا و یگان‌هایی که توی آن عملیات از سپاه و ارتش بودند را بداند. فن بیان بسیار خوبی باید داشته باشد و بتواند سیره و کرامات شهدا را به نحو شایسته بیان کند. پراکنده‌گویی نداشته باشد. در واقع راوی باید با تار و پود حقیقت جنگ و سال‌های

خودتان را معرفی کنید.

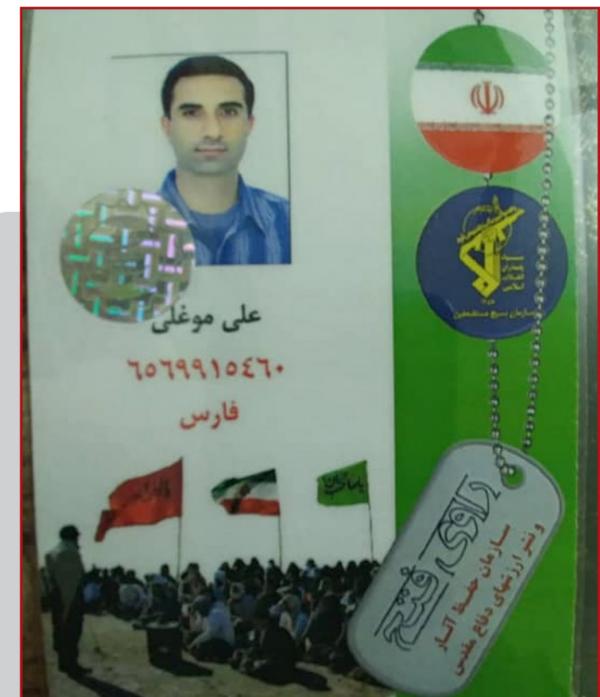
بسم الله الرحمن الرحيم. اینجانب علی موغلی هستم در حال حاضر ۴۸ سال سن دارم و حدود سی ماه در جبهه‌های حق علیه باطل حضور داشتم.

از نظر شما روایت‌گری به چه معناست؟

روایت‌گری یعنی بازگو کردن اتفاقات و سرگذشت‌های برادران رزمنده که در معرکه‌های جنگ حضور داشتند. شما شاهد هستید که مرز ایران و عراق از آبی و خاکی حدود ۱۵۰۰ کیلومتر هست و در این هشت سال دفاع مقدس هیچ کس نمی‌توانست در تمام مرزها و یا در تمام روزهای جنگ حضور داشته باشد. لذا جاهایی که خودمان شخصا حضور داشتیم و یا رزمندگان دیگری سرگذشت‌هایی که برایشان اتفاق افتاده، را روایت می‌کنیم. لازم است که مثل سال ۶۱ هجری که حضرت امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س) بعد از حادثه کربلا اتفاقاتی که روز عاشورا افتاد، را آمدند روایت کردند، لازم است این روایت‌ها هم برای نسل‌های بعد و نسل کنونی بازگو شود که از سرگذشت‌هایی که در طول تاریخ ۸ سال دفاع مقدس بر رزمندگان ما، برادران ما، فرماندهان ما و همه آزادگان و شهدا و ایثارگران اتفاق افتاده مطلع بشوند.

روایت‌ها با هم تفاوت دارند؟

بله. روایت یادمانی داریم که در یک یادمان حتما باید روایت همان یادمان را گفت مثلا در یادمان هویزه نمی‌توان روایت فتح‌المبین را گفت. روایت منطقه‌ای داریم، روایت میدانی داریم، روایت یادواره‌ای داریم، روایت شهدای محله‌ای داریم، روایت‌های تخصصی داریم مثل روایت بچه‌های توپخانه، پدافند، اطلاعات، بهداری و...



کارت روایت‌گری علی موغلی از سوی سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه

جهاد و شهادت انیس داشته باشد و از لابه‌لای این تار و پود متناسب با مقتضیات زمان و با توجه به نیاز و سلیقه مخاطبان قسمت‌هایی را انتخاب و روایت کند.

چند راوی در گراش داریم؟

حدود چهار پنج نفر، آقایان حاج ابوالحسن خوشبخت، حاج مسعود محسن‌زاده، حاج یعقوب صادقی، حاج غلامحسین نوبهار و حاج مهدی جعفری.

چرا ما با وجود اینکه رزمندگان و جانبازان زیادی از گراش داشتیم ولی تعداد راویان گراشی بسیار کم است؟

دلایل مختلفی دارد. یا به علت گرفتاری و مشکلاتی که در زندگی دارند وقت نمی‌کنند یا اطلاعاتی که قبلا داشتند را فراموش کردند یا فن بیان خوبی ندارند. این دلایل باعث می‌شود وارد کار روایت‌گری نشوند.

چند ساله که روایت‌گری میکنید؟

من از سال ۷۶ به عنوان راوی اتوبوس‌هایی که به عنوان راهیان نور دانش‌آموزی از گراش به یادمان‌های شهدا اعزام می‌شد ۲۲ ساله که انجام وظیفه می‌کنم. در سال ۷۶ برای اولین بار از گراش از بچه‌های مجمع‌القرآن مبدا گلزار شهدا با بدرقه مرحوم حمید رایگان و حاج مسعود محسن‌زاده به سمت یادمان‌های شهدای منطقه جنوب راه افتادیم و در یادمان‌های اروند، مسجد جامع خر مشهر، شلمچه، هویزه و طلاییه برای کاروان روایت‌گری کردم.

و حدود ۶ ساله که به عنوان راوی استقراری از طرف قرارگاه راهیان نور کل کشور در مناطق یادمان شهدای والفجر هشت، یادمان شهدای شلمچه، یادمان فتح‌المبین، یادمان طلاییه و یادمان شهدای هویزه بودم. در دهم اسفند که یادمان‌های شهدا شروع به فعالیت می‌کنند تا دهم فروردین ماه به اختیار خودمان ۱۰ یا ۱۵ روز می‌رویم و برای کاروان‌هایی که از سراسر کشور می‌آیند روایت‌گری می‌کنیم.

اولین باری که روایت‌گری کردید کجا بوده؟

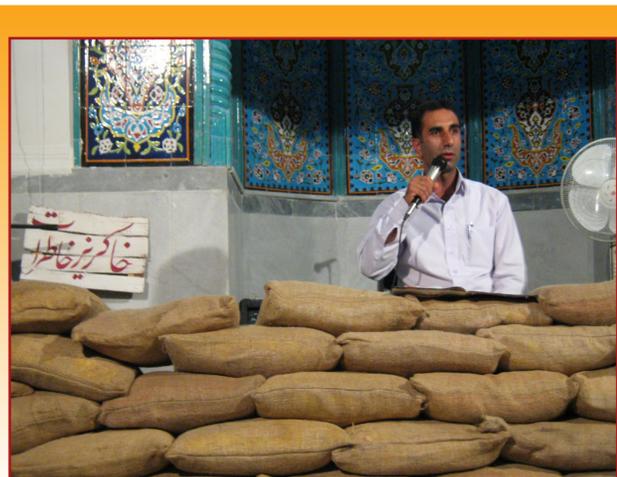
اولین روایت‌گری در زیرزمین مسجد امام حسن مجتبی (ع) بود که در آن زمان محل استقرار مجمع‌القرآن بود. همان سال ۷۶ بود و مسئول هم مرحوم حمید رایگان و آقای حاج مسعود محسن‌زاده بودند و برادران عظیمی و هانی و محسن محسن‌زاده هم در انجام این برنامه همکاری زیادی داشتند که هفته‌ای یکبار چندتا از بچه‌های رزمنده را می‌آوردند و روایت‌گری می‌کردند.

عکس‌العمل مخاطبان و تاثیر پذیری آن‌ها در زمان روایت‌گری چه طور بوده؟

بسیار خوب. یعنی هر وقتی آدم نامی از شهدا و دفاع مقدس می‌برد مخاطبای زیادی می‌آیند و خیلی گوش‌شان تیز می‌کنند که از چه جاهایی و از کدام شهید روایت می‌شود. همانطور که حضرت آقا فرمودند که امروزه زنده‌نگه داشتن یاد شهدا کمتر از شهادت نیست.

در پایان یک خاطره از زمانی که در منطقه حضور داشتید؟

ابراهیم هادی در والفجر مقدماتی در منطقه فکه قبل از عملیات که ابراهیم زیاد در منطقه مانده بود بچه‌ها به او گفتند که بچه‌های لشکر می‌خواهند بروند دیدار حضرت امام و شما خیلی وقت است که توی منطقه هستید بروید حضرت آقا را آنجا ملاقات کنید. تعدادی سهمیه گذاشتند برای لشکر. ابراهیم هادی گفت که ما رهبر نمی‌خواهیم که برویم به ملاقاتش، ما رهبر می‌خواهیم برای اطلاعات کردن. لذا ابراهیم ترجیح داد که در منطقه بماند و دیدار حضرت امام نرفتن همان و آن‌جا آسمانی شدن همان.



از خیلی از دوستان تعریفش را شنیده بودم، (مخصوصاً تقریظی که رهبر انقلاب به این کتاب داشتند) ترغیب شدم که در اسرع وقت کتاب را بگیرم. تا اینکه به مناسبت بزرگداشت این شهید بزرگوار، در فضای مجازی کتاب در کمین گل سرخ را سفارش دادم.

به محض اینکه کتاب به دستم رسید شروع به خواندن کردم. روایتی که از ابتدای زندگی تا ترور فرمانده ارتش امیر سپهبد علی صیاد شیرازی به خوبی به قلم نگاشته شده بود را خواندم، ولی به قول رهبر عزیزمان بخشی از زندگی و فداکاری‌های آن شهید بزرگوار به قلم در آورده شده بود.

بسیار جذاب و روان بود به طوری که حین خواندن خودم را مانند یک سرباز در کنار فرمانده می‌دیدم. شخصیتی که دوران قبل از انقلاب همیشه به عنوان نفر برتر در آموزش‌های سخت ارتش می‌درخشید و به همین خاطر ایشان و یک نفر دیگر به عنوان نمایندگان ایران به آمریکا فرستاده می‌شوند تا آموزش ببینند؛ که در پایان دوره فقط نمایندگان ایران با کسب معدل بالا فارغ‌التحصیل می‌شوند. (معدل ۹۴) در صورتی که خود آمریکایی‌ها معدلشان ۶۰ - ۷۰ می‌شوند. نکته مهم از زندگی شخصی ایشان می‌توان به اهمیت دادن به نماز اول وقت اشاره کرد که به فرموده ایشان، هر چه دارم از برکت نماز است.

همچنین به یاد این خاطره از رهبر انقلاب افتادم که دو روز بعد از ترور شهید صیاد شیرازی بر سر مزار ایشان حضور یافتند، خانواده شهید به حضرت آقا عرض می‌کنند که: «آقا زود تشریف نیاوردین؟» (چون حضرت آقا با وجود اینکه یک روز قبل شهادت، شهید را دیده بود و روز قبل هم در مراسم خاکسپاری تشریف داشتند، فرمودند: «من دلم برای صیادم تنگ شده.»

نویسنده: محسن مومنی شریف

ناشر: سوره مهر

تعداد صفحات: ۳۸۴



معرفی کتاب در کمین گل سرخ؛

هر چه دارم از برکت نماز است

محمد دانشور

یک موسیقی خاطره‌انگیز

سجاد فیروزی

شده است. فیلم بوی پیراهن یوسف که ممکن است کمتر کسی آن را به یاد آورد یا دیده باشد اما موسیقی این فیلم برای خیلی‌ها آشنا می‌باشد و حس قدیمی را زنده می‌کند. این ساخته مجید انتظامی به عنوان موسیقی پس‌زمینه در اکثر یادواره‌ها و یادبودهای شهدا استفاده شده است و لحظات دل‌انگیز و سراسر حماسه را برای مخاطب خلق کرده است. حال بیایید به بار دیگه این موسیقی را گوش بدیم ببینیم یاد چه خاطره‌هایی می‌افتیم.

موسیقی فیلم بوی پیراهن یوسف (۱۳۷۴)
کارگردان: ابراهیم حاتمی کیا
آهنگساز: مجید انتظامی

وقتی به تماشای یک فیلم می‌نشینیم وجود یک حس در مخاطب باعث فهم عمیق داستان فیلم می‌شود. فیلمسازان برای ایجاد و انتقال این حس به مخاطب‌های خود از ابزارهایی کمک می‌گیرند مانند یک دیالوگ ماندگار یا یک موسیقی ماندگار. شاید جالب باشد بعضی اوقات همین دیالوگ و موسیقی فیلم، ماندگارتر و خاطره‌انگیزتر از خود فیلم می‌باشد.

حال تصمیم گرفتیم به جای معرفی یک فیلم، درباره موسیقی متن یک فیلم اندکی صحبت کنیم. همه‌ی ما با یک موسیقی خاطره داریم و با آن ارتباط معنایی خاصی برقرار کردیم. در سینمای دفاع مقدس موسیقی‌های خاطره‌انگیز و فاخری تولید



کد QR جهت دانلود موسیقی



راه‌های زیادی مانده تا بررسی به تواضع خاک آن دیار! به جایی دور از دورنگی و ریا، به آرامشی محض در بین خاک و خون، در آن برهوت خشک اما حیات بخش! دلم لک می‌زند برای آن غروب دل‌انگیز شلمچه و روایت‌های شاهانه‌ی آن کوخ‌نشینان و زیبا گوهران ایران. همان‌هایی که خالصانه جان خود را نثار امام خود کرده‌اند، و این بزرگ‌مرد عاشقانه دوست دارد این لاله‌های فدا شده در راه خدا را. وقتی چشمانت را به آن قطعه‌ی طلایی می‌دوزی انگار در زمان گم شده‌ای. آمده‌ای به سال‌ها پیش؛ سال‌های جنگ! جنگ همیشه معنایی ترسناک داشته و با تانک و گلوله و جراحات همراه بوده؛ اما من معنای واقعی جنگ را در لابه‌لای این همه زیبایی یافتیم و در اینجا جنگ یعنی برادری، بصیرت، تلاش، نماز شب و خودساختگی و در آخر پرواز به سوی ملکوت اعلی.

معنای واقعی جنگ

فاطمه فتاحی



همین آب،
همین کوه،
همین رود که هشت سال
پر خون بود.
همین غرش خمپاره‌ی
دیروز
که امروز،
شده خانه خرابی
و یک آه و دو صد سوز.
همین خاک نمک‌گیر
که از خون شهیدان شده
او سیر.
اسیری که شده پیر
و جانباز وطن هست
زمین‌گیر.
همین دشت،
همین خاک،
همین چفیه‌ی خونین،
ولی پاک.
همین ناله فرزند شهیدی
که اسفناک
درون دل مهتاب شده
پژواک.
می‌گشت بدنبال یکی
خاطره‌ی تلخ،
ز بابای شهیدش
که بودش یل بی‌باک.
همین دشت،
همین خاک!
همین چشم،
دو دیده!

همین بغض رسیده.
همین شوری اشکی که
چکیده.
همین جسم تکیده.
همین حس ندامت که
خدا نیز شنیده؛
و دستان شهیدی که
چه آرام،
به سر تا سر آن خسته
دل سرد کشیده.
همین مرد،
همین درد،
همین دید خونین که دل
از خلق بریده.
همین چشم،
دو دیده!

همین سنگ،
همین رود،
همین اب گل آلود.
همین وحشی آرام دو
شب پیش
که برد جان ز تن یک
صد و هفتاد و دو تن زود.
همین قتلگه پار،
که دیروز
چو یک قاتل سریالی
فرتوت،
ضرر بود؛
و امروز شده محفل
عشاق شهیدان و دهد
سود.
همین اب گل آلود!

همین آب، همین چشم
همین دشت، همین سنگ

زهرا رایگان - اسفند ۹۷ اروندرود

چهارشنبه ۲۱ اسفند، یادواره شهدا (به مناسبت روز شهدا و روز ملی راهیان نور)

چهارشنبه ۲۸ اسفند
توسل به اهل بیت علیهم السلام

لازم به ذکر است، در وضعیت کنونی، برگزار شدن جلسات، منوط به مجوز دانشکده علوم پزشکی می‌باشد. اطلاعات بیشتر از طریق کانال و گروه‌های مجازی اعلام خواهد شد.

روند شکل‌گیری کاروان راهیان نور هیات محبان اهل بیت (ع)

محمد عالیپور



فعالیت راهیان نور هیات محبان از فروردین ۹۱ شروع شد. علت اصلی شکل‌گیری این سفرها انجام فعالیت‌های تربیتی در طول سفر بود و چه بهتر که این سفر معنوی، در راستای فرهنگ ایثار و شهادت باشد. یکی از اهداف ما جهت راه‌اندازی اردوی راهیان نور ایجاد ارتباط بین بچه‌های هیات و شهدا و همچنین شناخت بیشتر شهدا بود. لذا اولین اردو، جهت آغاز اردوهای هیات را راهیان نور قرار دادیم. الحمدلله امسال هشتمین سفر به مناطق جنگی می‌باشد. البته سال گذشته نیز خواهران را به مناطق عملیاتی اعزام کردیم. قابل ذکر است امسال نیز تبلیغات و ثبت‌نام در حال انجام می‌باشد.

وصف عقیق

محمدجواد سیاح

عاشق سینه چاک تو یاد رفیق می‌کند
پای برهنه آمده طی طریق می‌کند

آتش معصیت شده آفت نخل هستیم
لیک زیارت شمارفح حریق می‌کند

زهای وهوی لاله‌ها چشم وضو گرفته است
زمین این بادیه هم وصف عقیق می‌کند

هر که از اینجا برود بی‌دل و دریا بشود
عاشق و شیدا شده و تورا شفیق می‌کند

اولین خاطره‌ها از دو دوست

بمب واقعی زهرا غلامی

از بچه‌هایی که سال قبل به راهیان نور رفته بودند، خاطره منطقه‌ای را می‌شنیدم که آنجا بمب واقعی را می‌انداختند. وقتی شنیدم قرار است ما را هم ببرند آن منطقه خیلی خوشحال شدیم که ناگهان یکی توی اتوبوس گفت: «ممکنه بهتون اصابت کنه و بمیرید!» هیچی دیگه ما هم از هم حلاوت گرفتیم و اشه‌دمان را خواندیم و یک وصیت‌نامه توی گوشه سیو کردیم و پیش به سوی آن منطقه. باز هم من و دوستم سفت هم‌دیگر را چسبیدیم و رفتیم. به ازای هر بمبی که می‌انداختند و پاهای مان گرمایش را احساس می‌کرد یک یا ابوالفضل بلند هم گفته می‌شد و هر موقع به آسمان نگاه می‌کردیم و متوجه می‌شدیم بمب بالا سرمان هست، علاوه بر صلوات می‌خواستیم سوره بقره را هم از حفظ بخوانیم. به طور کل برای ما که سال اولی بودیم خیلی منطقه جالب و پر هیجان و سراسر خاطره بود.

شربت سبز سارا فرجی

برای سفر راهیان نور ذوق زیادی داشتیم اما برای هر چه زودتر رسیدن به کانال کمیل یک ذوق خاص. و شاید این بخاطر کتاب شهید ابراهیم هادی بود که قبل از راهیان نور خوانده بودیم. وقتی به فکه رسیدیم چون زمان محدود بود من و دوستم فقط تندتند راه می‌رفتیم که به کانال کمیل برسیم، اما وقتی به یک جایی رسیدیم فهمیدیم کلا اشتباه آمدیم و مجبور شدیم توی آن گرما راه رفته را برگردیم. اما وقتی داشتیم برمی‌گشتیم جایی داشتند شربت می‌دادند. ما هم رفتیم توی صف ایستادیم بدون اینکه نگاهی به لیوان کنیم. از آن شربت‌های سبز را خوردیم اما زمانی متوجه کیفی لیوان و پشه‌هایی که تهاش چسبیده بود شدیم که دو سه تا لیوان شربت نوش جان کرده بودیم!

